



مرکز تحقیقات دارالحدیث

میراث حدیث شریف

دستور چهاردهم

به کوشش

مهدی مهریزی علی صدرایی خویی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



مهریزی، مهدی، ۱۳۴۱ - ، گردآورنده.

میراث حدیث شیعه: دفتر چهاردهم / به کوشش مهدی مهریزی و علی صدراپی خویی. - قم: مؤسسه فرهنگی دارالحدیث، ۱۳۸۴.
۴۸۴ ص.

ISBN : 964 - 483 - 110 - 8

۳۰۰۰۰ ریال

چاپ اول: ۱۳۸۴.

کتابنامه به صورت زیرنویس.

۱. احادیث شیعه - مجموعه ها. ۲. حدیث - علم الرجال. الف. صدراپی خویی، علی، ۱۳۴۲ - ، گردآورنده همکار.

ب. عنوان.

۲۹۷/۲۶۸

م ۹/م ۹/۱۲۱ BP

میراث حدیث شیعہ / ۱۴

به کوشش، مهدی مهریزی و علی صدرايي خويی

تحقیق: مرکز تحقیقات دارالحدیث
امور اجرایی: مهدی سلیمانی آشتیانی
ویراستار: قاسم شیرجعفری
صفحه آرای: سید علی موسوی کیا
ناشر: سازمان چاپ و نشر دار الحدیث
چاپ: اول، ۱۳۸۴ ش
چاپخانه: دارالحدیث
شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه
قیمت: ۳۰۰۰ تومان



قم، خیابان معلم، نبش کوچه ی ۱۲، پلاک ۱۲۵

تلفن: ۰۲۵۱ ۷۷۴۰۵۲۳ / فاکس: ۰۲۵۱ ۷۷۴۰۵۷۱ / ص.پ ۳۷۱۸۵ / ۴۴۶۸

نمایشگاه دائمی علوم حدیث (قم، خیابان معلم): ۰۲۵۱ ۷۷۴۰۵۴۵

فروشگاه شماره «۲» (قم، خیابان ارم): ۰۲۵۱ ۷۷۴۱۶۵۰

فروشگاه شماره «۳» (شهر ری، صحن کاشانی): ۵۵۹۵۲۸۶۲

<http://www.hadith.net>

hadith@hadith.net

شابک: ۶-۱۱۰-۴۹۳-۹۶۴

ISBN : 964 - 483 - 110 - 6

شرح حدیث حقیقت

شیخ علی بن محمد جواد مرندی (۱۳۶۹ ق)

تحقیق: علی صدرایی خویی

مؤلف

آیت الله شیخ علی بن مولیٰ محمد جواد بن علی مرندی، در سال ۱۲۸۷ ق، در شهر مرند چشم به جهان گشود. تحصیلات مقدماتی را در ایران سپری کرد و در سال ۱۳۱۴ ق، راهی نجف اشرف گردید. در آن شهر از محضر آخوند خراسانی و سید محمد کاظم یزدی و فاضل شراپبانی و شیخ عبدالله مامقانی بهره برد، ولی تحصیلات عمده وی نزد شیخ الشریعه اصفهانی انجام گرفت. از نوشته هایش استنباط می شود که در عرفان و اخلاق نیز از محضر اساتید بهره مند بوده و گویا ایامی را نزد شاگردان آخوند ملا حسینقلی همدانی تلمذ نموده است.

مرندی خود از اساتید بنام نجف بود و مقبره شراپبانی - که محل درس مکاسب وی بود - گنجایش شاگردان شرکت کننده را نداشت. و مرحوم آیت الله نجفی مرعشی از وی اجازه نقل روایت دارد. در عین حال گرایش اصلی وی به خودسازی و اصلاح نفس و عبادت

و طاعت بود؛ به همین جهت به انزوا و گوشه گیری رغبت زیادی داشت و از منزلش جز برای زیارت خارج نمی شد و در حرم نیز توقف چندانی نداشت.

او به تألیف علاقه زیادی داشت و اغلب آثارش در فقه و اصول است. او تحقیقات خود را در دیگر علوم مانند تفسیر، علوم حدیث، نجوم، اعداد، عرفان، اخلاق، ادبیات و... در مجموعه ای با نام مجموعه فوائد در نه جلد - شامل ۱۲۳۳ فائده - جمع آوری نموده که نشانگر اطلاع وسیع وی در علوم مختلف و دقت نظرش در مسایل علمی است. او جلد نهم این مجموعه را در ۱۵ ربیع الاول ۱۳۶۹ به پایان رسانیده است.

مروندی عاقبت در ۱۴ جمادی الثانی ۱۳۷۰ ق، دار فانی را وداع گفت و در وادی السلام نجف در جایگاه ابدی خود قرار گرفت.^۱

آثار

مروندی بخش عمده عمرش را در تألیف و نگارش آثار، صرف نمود. شیخ آقا بزرگ، نسخه اصل آثار وی را نزد مؤلف ملاحظه و در الذریعه گزارش نموده است. پس از درگذشت مروندی پنج نسخه از آثارش به کتابخانه کاشف الغطا منتقل گردید و هم اکنون در آن جا نگهداری می شود.^۲ از آثار وی رساله عملیه و مناسک حج در زمان حیاتش به چاپ رسیده است. عناوین نگاشته های وی بر اساس گزارش شیخ آقا بزرگ عبارت اند از:

۱. شرح حال مؤلف در مصادر زیر قابل دسترسی است: تاریخ مروند، حسن جلالی عزیزیان، ص ۴۴۵؛ نقیه البشر، شیخ آقا بزرگ تهرانی، ج ۴، ص ۱۳۷۱-۱۳۷۹؛ مفاخر آذربایجان، عقیقی بخشایشی، ج ۱، ص ۳۰۸-۳۰۹؛ گنجینه دانشمندان، شریف رازی، ج ۷، ص ۷۳؛ الإجازة الکبيرة، مرعشی نجفی، ص ۱۰۱.
۲. کتابخانه کاشف الغطاء در نجف، نسخه ش ۶۰۳ (جزء اول نهایی التذکره) و نسخه های ش ۵۷۹ و ۵۸۰ و ۶۰۲ و ۶۰۴، که چهار جلد از فوائد متفرقه وی هستند.

۱. کتاب البیع؛ تقریراتی است که از درس استادش شیخ الشریعہ اصفهانی در حدود سال ۱۳۲۰ ق، نوشته است.^۱
۲. تقریبات اصول فقه؛ از درس اصول فقه استادش شیخ الشریعہ اصفهانی نوشته و از اول «مباحث الألفاظ» تا بحث «خطاب المشافهة» راکه در سال ۱۳۱۵ ق، تحریر شده، شامل است.^۲
۳. حاشیه بر ریاض المسائل؛ از اول کتاب طهارت تا «الدماء الثلاثة»، که در رجب ۱۳۲۵ ق، به پایان رسیده است، با این سرآغاز: «نحمدک علی ما شرحت صدورنا بریاض المسائل».^۳
۴. حاشیه بر کتاب الطهارة شیخ انصاری؛^۴
۵. حاشیه بر فرائد الأصول (رسائل) شیخ انصاری؛^۵
۶. حاشیه بر الفصول الفروية؛^۶
۷. حاشیه بر مکاسب شیخ انصاری؛ با این سرآغاز: «الحمد لمن خلق الانسان علمه البیان والتبیین». که بخش مکاسب محرمة را در سال ۱۳۲۷ ق، و بیع را در سال ۱۳۳۲ ق، به پایان رسانیده است.^۷
۸. فوائد متفرقة؛ مجموعه‌ای است شامل تحقیقات مؤلف در علوم مختلف با عناوین «فائدة - فائدة» که هر فائده در حکم یک مقاله و در برخی موارد رساله‌ای مستقل است. او این فوائد را در نه جلد - هر جلد شامل بیش از ۴۰۰ صفحه - تنظیم نموده که روی هم ۱۲۳۳ فائده را در بر دارند.^۸

۱. الذریعة، ج ۳، ص ۱۹۲.

۲. الذریعة، ج ۴، ص ۳۸۰.

۳. الذریعة، ج ۶، ص ۱۰۱.

۴. الذریعة، ج ۶، ص ۱۴۸.

۵. الذریعة، ج ۶، ص ۱۵۸.

۶. الذریعة، ج ۶، ص ۱۶۶.

۷. الذریعة، ج ۶، ص ۲۲۰.

۸. الذریعة، ج ۱۶، ص ۳۵۷.

۹. نهاية التذكرة لمدارك التبصرة؛ شرح مفصلي بر تبصرة المتعلمين علامة حلی، در یازده جلد است شامل: جلد اول (طهارت) در سال ۱۳۴۰ ق، جلد دوم (صلاة) در سال ۱۳۴۱ ق، جلد سوم (زکات و صوم) در ۱۳۴۲ ق، جلد چهارم (حج) در ۱۳۴۴ ق، جلد پنجم (جهاد و متاجر)، جلد ششم (اجاره و ودیعه)... و جلد یازدهم را در ۱۰ رجب ۱۳۵۷ ق، به پایان رسانیده است.^۱

۱۱. هدایة الشيعة یا هدیة الشيعة؛ رساله عملیه به فارسی، به صورت سؤال و جواب، شامل عبادات و معاملات است که در نجف به سال ۱۳۴۳ ق، چاپ شده است.^۲

۱۲. هدیه المومنین؛ رساله عملیه به فارسی، به صورت سؤال و جواب مختصر است که در سال ۱۳۴۱ ق، در تبریز، با سرمایه حاج احمد خان میر پنج مرندی، به چاپ رسیده است.^۳

۱۳. مناسک الحج؛ به فارسی است، چاپ شده در نجف، مطبعه مرتضویه، سال ۱۳۴۳ ق، در ۱۸۹ ص.^۴

حدیث حقیقت

از جمله احادیث مشهوری است که کمال از امام علی علیه السلام نقل نموده و مصادر آن در دفتر دوم میراث حدیث شیعه ذکر شده است.^۵ تاکنون سه رساله در شرح این حدیث، در میراث، منتشر شده است:
۱. شرح حدیث حقیقت از دهدار؛^۶

۱. الذریعة، ج ۳، ص ۳۲۲ و ج ۱۳، ص ۱۳۶ و ج ۲۴، ص ۳۹۸.

۲. الذریعة، ج ۲۵، ص ۱۷۸ و ۲۱۱.

۳. الذریعة، ج ۲۵، ص ۲۱۴.

۴. معجم المطبوعات النجفیة، ص ۳۴۱؛ الذریعة، ج ۶، ص ۲۶۸.

۵. میراث حدیث شیعه، دفتر دوم، ص ۱۹۴.

۶. میراث حدیث شیعه، دفتر دوم، ص ۱۸۷.

۲. شرح حدیث حقیقت از علامه حلی؛^۱

۳. شرح حدیث حقیقت از ابن همام شیرازی؛^۲

شرح حاضر

رساله‌ای که از مرحوم مرنندی در این جا تقدیم می‌گردد شرح کوتاهی بر حدیث حقیقت است، که فائده دویست و شصت و هشتم از مجموعه فوائد وی است. او پس از نقل متن حدیث، به شرح عرفانی فقرات آن پرداخته و در پایان متذکر شده که آن را برای تشویق برادری ایمانی به سیر و سلوک نگاشته و در بیان اسرار آن بیش از این مأذون نبوده است؛ زیرا که در مسلک اهل عرفان افشای اسرار توحید برابر با کفر است.

این رساله از روی دست خط مؤلف استنساخ شده و آیات و احادیث و اقوال موجود در آن از مصادر استخراج گردیده است. امید که ایزد تعالی اسباب انتشار تمامی فوائد این عالم فرزانه را که مشحون از تحقیقات علمی است، فراهم سازد.

و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین

۱. میراث حدیث شیعه، دفتر سوم، ص ۱۸۳.

۲. میراث حدیث شیعه، دفتر پنجم، ص ۲۰۷.

[illegible]

فصل فی بیان احوال و حال

بسم الله الرحمن الرحيم

ص ٣٤٤ / في شرح كلمات خمس الأمير^١ في جواب سؤال كميل بن زياد النخعي في الحقيقة الحقة .

سأل كميل بن زياد النخعي عن امير المؤمنين^{عليه السلام} - على ما رواه غير واحد من أصحاب الحديث - عن الحقيقة؟

فقال^{عليه السلام}: مَا لَكَ وَالْحَقِيقَةَ؟!

فقال: أَوْ لَسْتُ ضَاحِجَ سِرِّكَ؟

قال^{عليه السلام}: بَلَى وَلَكِنْ يَتَرَشَّحُ عَلَيْكَ مَا يَطْفَعُ مِنِّي .

قال: أَوْ مِثْلُكَ يُخَيِّبُ سَائِلًا؟!

قال^{عليه السلام}: الْحَقِيقَةُ كَشَفُ سُبْحَاتِ الْجَلَالِ مِنْ غَيْرِ إِشَارَةٍ .

قال كميل: زِدْنِي؟

قال^{عليه السلام}: مَحْوُ الْمَوْهُومِ مَعَ صَحْوِ الْمَغْلُومِ .

قال: زِدْنِي؟

قال^{عليه السلام}: هُنَاكَ السِّرُّ عِنْدَ غَلْبَةِ السَّرِّ .

[قال: زِدْنِي؟

قال^{عليه السلام}: جَذْبُ الْأَحَدِيَّةِ بِصِفَةِ التَّوْحِيدِ].

قال: زِدْنِي؟

قال^{عليه السلام}: تَوَرَّ يَنْتَرِقُ مِنْ صُبْحِ الْأَوَّلِ فَيَلُوحُ عَلَى هَيَاكِلِ التَّوْحِيدِ آثَارُهُ .

قال: زِدْنِي؟

قال^{عليه السلام}: أَطْفِئِ السَّرَاجَ قَدْ طَلَعَ الصُّبْحُ .

أقول: إِنَّ هذا السؤال عن كشف الحقيقة، والحقيقة كُلّ، والكُلّ الأصل، وما سواه الجزء والفرع، وكيف يَبْحَث عنها أحد؟ وكلّ ما قيل «إِنَّه حقيقة» فالحقيقة بخلافه. كما قال الأمير عليه السلام: «كُلّ ما خَطَرَ ببالك أو تصوّر بخيالك فالله تعالى بخلافه».

ولا يمكن الجواب عن كشف الحقيقة إلا من آثارها على طريق الرمز والإشارة؛ كما قال عليه السلام: الْحَقِيقَةُ كُشِفَتْ سُبْحَاتِ الْجَلَالِ مِنْ غَيْرِ إِشَارَةٍ؛ وذلك لأنّ الله تعالى محبوب بصفاته، وصفاته الجلالية تتعلّق بذاته، وصفاته الجمالية تتعلّق بأفعاله، فالسالك الطالب للحق إذا سلك بِنَادِرِ الجسمانية، وعبر عن البحار الروحانية، وصل إلى صفات الجمال، ثم إلى صفات الجلال، فإذا تجاوزها تجلّى له الحقيقة.

وقوله عليه السلام: مِنْ غَيْرِ إِشَارَةٍ، إشارة إلى أنّ الله تعالى منزه عن أن يكون مشاراً إليه، أو يكون له حدّ ونهاية؛ لأنّ هذه الأوصاف من أوصاف الحادث، وأنّ قوله نادٍ بخلاف ذلك. ثم إنّ السؤال كان في مهية الحقيقة، والجواب ليس في مهيتها بل من آثارها، وهذا شرط الادب /ص ٣٤٥/ وكمال المعرفة؛ كما سأل فرعون: ﴿وَمَارَبُ الْآلَعَلَمِينَ﴾^١. فأجاب موسى عليه السلام: ﴿رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ﴾^٢ أي كنتم عارفين بأنّ الجواب ليس الا هذا.

ثم قال كميل: زدني وهو في عين السلوك، يريد الوصول الذي هو نهاية مراتب السالكين، فأجاب عليه السلام بما أجاب، وهو إشارة إلى مرتبة اليقين المجرد، ولم يقنع كميل بذلك، والتمس مرتبة عين اليقين، فأجاب عليه السلام عنه ثانياً بقوله عليه السلام: مَحْوُ الْمُؤْمُومِ مَعَ صَخْرِ الْمَعْلُومِ؛ لأنّ الحقيقة إذا كُشِفَتْ عن صفات الجلال التي تتعلّق بالذات، وأدرك أثره السالك، انمحى وزال عنه شكّه وظنّه، وشاهد آثار الحقيقة بنور علم اليقين.

ثم لم يقنع بمرتبة علم اليقين، والتمس منه عليه السلام مرتبة عين اليقين. فأجاب عليه السلام بأنّها: مَتَكَ السُّرِّ عِنْدَ غَلْبَةِ السُّرِّ؛ وذلك لأنّ السالك إذا محى مظنوناته وفهمه عند انكشاف سبحات الجلال عن الحقيقة، يصحو^٣ له العلوم، ويعلم بعد علم

١. سورة الشعراء، الآية ٢٢.

٢. سورة الشعراء، الآية ٢٣.

٣. في الأصل: فيصحر.

اليقين علامات الحقيقة، و يسكر السالك من شراب الوجد، و يلبس عقله، و يهتك الستر عليه - و هو حواس الشرع و العقل - فعند ذلك يأخذ في الشطحيات و الكلمات التي لا يجوز التكلم بها في الشرع، كما روي عن أبي يزيد: «سبحاني ما أعظم شأنني»^١. و عن المنصور: «أنا الحق»^٢، و عن أبي سعيد: «ليس في جُبتِي إلَّا الله»^٣، و أمثالها.

فإن كانوا محفوظين بالعناية الأزلية، و اظَّبوا في هذا السكر على الفرائض و السنن عند دخول أوانها، و إن لم يكونوا محفوظين بجري عليهم أحوال و أمور خارجة عن الشرع و العقل، [و] يكفّرهم أهل الظاهر [يعتقدون] زندقتههم. فإذا فارقوا من سكرهم اعتذروا بما جرى عليهم في حال السكر من الشطحيات و أمثالها، و نصحوا لمريدتهم أن لا يقولوا مثل ذلك. و أين ربّ /ص ٣٤٦/ الأرباب (؟) تب على إنك أنت التواب، أين العبوديّة من الربوبية! و أين المخلوقيّة من الخالقيّة!

ثم لم يقنع كميل بمرتبة عين اليقين، و التمس مرتبة حق اليقين، فأجاب ﷺ: جَذَبَ الْأَحَدِيَّةَ بِصِفَةِ التَّوْحِيدِ.

معناه: أن مَنْ هَتَكَ ستره من غلبة السرور، و سكر من شراب الوجد الحقيقي، ثم نفر من سكره، و يجلس على سرير الصحو، و يعلم أن ليس في الوجود إلَّا الله، و ينتفي الاثنينية بالكلية، تمكّن من التوحيد الحقيقي و هو أن لا يرى في الوجود إلّا الواحد الحق، مع وجود كثرة المكوّنات، و يعلم أن الآثار مظاهر أفعاله، و الأفعال مظاهر صفاته ثابتات لذاته، و هذه^٤ مرتبة عالية في مرتبة علم التوحيد.

و ما لم يصل السالك إلى هذه المقام لا يدرك قوله و أمره، كالصبي الذي لا يدرك ذوق البلوغ و إن كثّر الإخبار عنه.

١. نسبت هذه الكلمة إلى أبي يزيد البسطامي (م ٢٤١ق)، و قد تصدّى لشرحه و توجيهه الشيخ روزبهان البقلي الشيرازي في كتابه شرح الشطحيات، فراجع.

٢. حسين بن منصور الحلاج، الذي قتل في سنة ٣٥٩ق، بسبب تكفيره.

٣. هذه الكلمة نسبت إلى الشيخ أبي سعيد أبي الخير (م ٤٤٥ق)، و جمع حفيده أحواله و كلماته في كتاب أسرار التوحيد. و من مكنوباته إلى ابن سينا:

بهم مرض من كتاب الشفا
و عشنا على سنة المصطفى

قسطنا الأخوة عن معشر
فماتوا على دين رسطاليس

٤. في الأصل: هذا.

ثم لم يقع كميل بمرتبة حق اليقين، والتمس منه حقيقة حق اليقين، فأجاب عليه: **تَوَرَّ يَشْرُقُ مِنْ صُبْحِ الْأَزَلِ، فَيَلُوحُ عَلَى هَيَاكِلِ التَّوْحِيدِ آثَارُهُ.**

يعني: مَنْ ينفي الاثنينية، ويتمكن من التوحيد الحقيقي، ولم يَر في الوجود سوى الله المعبود، تجلَّى عليه الحق بصفاته الذاتية، وعند ذلك يكون عبداً ربانياً، وإن كان بين الخلق يكون مع الحق والحق معه؛ فبالحق يسمع، وبه يبصر، وبه ينطق، وبه يبطش؛ كما ورد في الحديث: لا يزال العبد يتقرب إلى بالتوافل حتى أحَبَّته، فإذا أَحَبَّته كُنْتُ له سمعاً وبصراً ولساناً ويدا، فبي^١ يسمع، وبي يبصر، وبي ينطق، وبي يبطش^٢.

وقوله عليه: **تَوَرَّ يَشْرُقُ مِنْ صُبْحِ الْأَزَلِ، فَيَلُوحُ عَلَى هَيَاكِلِ التَّوْحِيدِ آثَارُهُ**، إشارة إلى هذا. فالنور الذي يشرق من صبح الأزل هو كناية عن الحقيقة، وهياكل التوحيد عن السُّلَاك الواصلين إلى الحق المشرقين / ص ٣٤٧/ بتجلِّي الصفات الذاتية. ولفظ «آثاره» إشارة إلى أنه لا يكون نور الحقيقة على الدوام، بل يكون آثاره متجلية عليهم بالدوام.

ثم جاوز كميل حد المعرفة، وكاد يشرع في مقام لو طار طائر لاحترق جناحه. ولما سأل الزيادة عن هذه المرتبة التي هي مرتبة الوصول، أجاب عليه: **أَطْفَ السَّرَاجُ؛ فَإِنَّ الصُّبْحَ قَدْ طَلَعَ،** ومنع عن هذا.

واعلم أن هذه المرتبة آخر مراتب الكمال والسلوك، و«ليس وراء عبادان قرية»، وهي مرتبة الوصول، ولهذه المرتبة بداية ووسط ونهاية؛ فالنهاية لمحمد ﷺ، والوسط لعليّ عليه السلام، والبداية لمريديه ومتبعي آثاره على وجه الشريعة والطريقة، حذو النعل بالنعل والقُدة بالقُدة، نيابة عنه.

فالمريد يأخذ المعارف والحقائق من الولي والولي يأخذ من النبي والنبي يأخذ من الحق. وهذه المرتبة العلوية موجودة لأمة محمد ﷺ، ولذا كانوا خير الأمم، وتمنئ

١. في الأصل: وبي.

٢. ورد صدر الرواية في عوالي اللئالي، ابن أبي جمهور الأحسائي، ج ٤، ص ١٥٣؛ الجواهر السنية، شيخ حر العاملي، ص ١٢١.

وذيله في: بحار الأنوار، ج ٥، ص ٢٠٧.

جميع الأنبياء أن يكونوا منهم؛ لأنهم علموا بنور النبوة أنه يكون لأمة محمد ﷺ هذه المرتبة. وقال ﷺ: علماء أمتي كأنبياء بني إسرائيل^١، وهم العالمون لأحكام الشريعة من هؤلاء العلماء، بل هم العالمون والراسخون في العلم المتكلمون من أولياء الله العظام. ثم اعلم أن لليقين مراتب:

أولها: اليقين المجرد بواسطة التقليد المحض والتصديق بقول النبي ﷺ بحيث لا يدخل الشك والوهم والظن فيه.

ثانيها: اليقين الذي حصل بعد التقليد بواسطة العلم من جهة البرهان العقلي.

ثالثها: اليقين الذي حصل بواسطة المشاهدة.

رابعها: اليقين الذي حصل بواسطة /ص ٣٤٨/ القرب.

خامستها: اليقين الذي حصل بواسطة الوصول.

وهذه اليقينيّات الثلاث حاصلة للسالكين دون غيرهم.

و أنا أضرب لك مثلاً تفتن به مراتب اليقين، وهو:

إن دهقاناً عارفاً بأسرار الدهقنة إذا أخبر أحداً لم يَر في عمره الشجرة والثمرة، بأن في موضع كذا شجرة يخرج منها زهرٌ يحول ثمرةً، إذا أكلتها وجدت ذوقها، فمشى المخبر إلى ذلك الموضع وشاهد الشجرة، ثم الزهرة ثم الثمرة، ثم أكل من الثمرة وجد ذوقها، وحصل له كمال اليقين بأن الدهقان كان صادق القول. فتصديق الدهقان أولاً - بلا ظهور بيّنة - مجرد التقليد الحاصل من التقليد الصّرف، ورؤية الشجرة بمنزلة عين اليقين؛ لأنه حصل له إيقان زائد على المرتبة السابقة.

وما قلت في شرح هذه الكلمات - الجامعة لجميع الكمالات وأصول الطريقه والحقيقة - ذرة من جبل البيان وقطرة من بحر العرفان، وما كنت مأذوناً بأن أطول الكلام فيها؛ لأن إفشاء سرّ الربوبية كفرٌ، وما جرى بشغفٍ أخي في الدين بإدراك معاني هذه الكلمات، وليكون له محرّصاً إلى السلوك وهادياً إلى سبيل الحق.

[والسلام]

١. بحار الأنوار، ج ٢، ص ٢٢. و ورد أيضاً: «علماء أمتي أفضل من أنبياء بني إسرائيل».